

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم شیخ در تفسیر بحث بیع به مناسبت تعریفی که از کتاب مصباح المنیر آوردند متعرض شدند مبادله مال بمال، متعرض این نکته شدند که آیا عنوان مال که در این تعریف هم در عوض آمده هم در معوض، مصادیقش را تشخیص بدهند، منافع هست، حقوق هست، عمل هست، عین خارجی هست، کلی فی الذمة هست، این ها را به اصطلاح یکی یکی توضیح بدهند. خب طبیعتا مرحوم شیخ در این جا تاکیدشان روی تعریف مصباح است و روشن شد که تعریف مصباح تعریف روشنی نیست، مشکل دارد و بعد هم تعریف تنها این نیست، خیلی عجیب است شیخ رفته اند، بعضی تعریف ها تحلیل طرف الاضافة، اگر کسی تعریفی را انتخاب کرد راجع به عمل حر باید عملی که انسان انجام می دهد باید روی حساب تعریفی باشد، فرض کنید ما تملیک عین گفتیم، باید ببینیم که آیا عمل قابل تملیک است یا نه، اصلا عین است یا نه؟ مرحوم شیخ دنبال عنوان مال رفته است، چرا؟ چون در تعریف مصباح مبادله مال بمال، عرض کردیم روشن نیست مبادله مال بمال بیع باشد. مخصوصا این آقایان مثلا وقتی که وارد می شوند، خود مرحوم شیخ می گفت تملیک عین. وقتی شما مسئله تعریف را عوض کردید باز دیگر نگو آیا این عمل مال هست یا مال نیست؟ این مبنی بر این است که شما یک قداستی به تعریف مصباح بدهید. مضافا که تعریف مصباح هم خودش می گوید اصل البیع یعنی بیع در عرف عام به این معناست. خب ممکن است ما این را قبول نکنیم، بگوییم در عرف عام مبادله یعنی آنی که در بیع است عبارت از جابجائی دو تا مال نیست، عبارت از این است که انسان انشاء بکند، یک وجود ایقاعی به آن می دهد. خوب دقت بکنید! آن وقت این آثار دارد، ان شا الله تعالی ما در بحث فضولی عرض میکنیم که اینی که ما بیع را انشاء بدانیم یا ندانیم، یک وجود ایقاعی اعتباری به آن بدهیم یا نه این رکن اساسی در باب فضولی است، البته الان در بین فقهای اسلام رکن اساسی بیشتر همان تعبد است، به خبر عروه باری و غیره که ما هم داریم، خبر دیگر هم داریم در آن قضایای امیرالمومنین و لکن در واقع نکته فنی غیر از حالا خود روایت که موید

مطلب هست نکته فنی این است که اگر ما بیع را انشاء گرفتیم یک اثر دارد، مبادله گرفتیم یک اثر دارد، من می خواهم فقط این را تذکر بدهم که این تعریفی که می کنیم لفظ نیست مثلاً اگر مبادله گفتیم یعنی پول باید جابجا بشود، اگر فضولی بود که جابجا نمی شود، من مالک نیستم، گفتم این کتاب رفیقم است به ده هزار تومان فروختم، من که مالک نیستم، پس مبادله نشد، پس بیع نیست.

پرسش: بر اساس کدام اجتماع و بر اساس کجا داریم تعریف بیع را ارائه می دهیم؟

آیت الله مددی: این هم نکته دیگری است، این بر اساس کدام اجتماع و کدام تعریف. شما اگر بیع را مبادله بگیرید مبادله جابجا بشود شما وقتی که فضولی انجام می دهید که جابجا نمی شود، شما که مالک نیستید. مبادله که حقیقی است یعنی مبادله باید تحقق بکند، تحققش به این است که از مالک و لذا خوب دقت بکنید این آقایان می گویند در عنوان بیع، صدور ایجاب از مالک خوابیده است. انصافاً این معنا با مبادله بهتر می آید اما اگر ما بیع را یک وجود ایقاعی گرفتیم مثل نکاح، اصلاً بگوییم نکاح یعنی علقه زوجیت خودش یک چیزی است، اگر یک کسی گفت من این خانم را به عقد آن آقا در آوردم این علقه پیدا می شود، نافذ نمی شود. نفوذش به این است که به خود زن بگویند زن قبول بکند نافذ می شود، علقه زوجیت در وعای اعتبار پیدا می شود، آن نکته اساسی در باب فضولی با قطع نظر از روایت این است که ما برای این عقود و معاملات یک وجود ایقاعی انشائی اعتباری در ظرف اعتبار و در وعای اعتبار تصور بکنیم یا نکنیم، اگر بیع را گفتیم انشای تملیک ممکن است بگوییم بله وجود انشائی دارد لذا فضولی علی القاعده درست است، روایت نمی خواهد، عرف هم مویدش است. ما عرض کردیم ان شا الله در بحث فضولی خواهد آمد در قوانین غربی در این کتاب سنهوری از قانون آلمان و انگلیس نقل می کند، آن ها هم درست می گویند، این درست دانستن تعبد آن ها که به روایت نیست، روی این قاعده است که ما بیع را، اجاره را، نکاح را، یک وجود ایقاعی برایش قائلیم، یک وجود انشائی، این در وعای اعتبار تحقق پیدا می کند ولو مالک نباشد، ولو خود زن نباشد، این خودش یک چیزی است اما در وعای اعتبار است، در وعای اعتبار این خانم همسر آن آقا می شود، علقه زوجیت با آن شخص پیدا می کند اما خودش این کار را نکرده است اما این پیدا می شود. بعد که به او می گویند یا به شوهر می گویند امضا می کند، تنفیذ می کند. روشن شد چه می خواهم عرض بکنم اما اگر گفتیم مبادله مال بمال،

ممکن است بگوییم که بیع فضولی اصلاً بیع نیست چون مبادله ای نشده است و لذا ببینید در بیع فضولی بحث قاعده ایش این است که اگر انشا از غیر مالک یا از غیر کسی که بیده الانشاء صادر شد آیا آن وجود انشائی محقق می شود یا اصلاً محقق نمی شود. ما معتقدیم این تفاسیری که ارائه می دهند این ها خیلی موثر است، اینی که آیا عمل حر مال هست یا نه، ملک هست یا نه. این نکته اش فقط این نیست که این مال هست یا نه، نکته اش این است که تعریف شما در بیع چه بود، اگر گفتید انشاء تملیک عین، باید ببینید عین هست یا نه، نه این که ببینید مال هست یا نه، من می خواهم راه بحث های فنی را، شما حرف مصباح منیر را، اولاً مصباح منیر که تعریف اصطلاح نکرد، خودش دارد اصل البیع، اصل بیع یعنی، عبارت مصباح منیر را بیاورید و بخوانید، اصل بیع یعنی معنای لغوی، به معنای عرف عام است. از مصباح المنیر خود کلمه بیع و باع را بیاورید، اصل البیع مبادله مال بمال، بعد یک تتمه دارد، مرحوم شیخ و دیگران این تتمه را هم نقل نکردند که مثلاً در اصطلاح فقها این است. فکر می کنم در اصطلاح فقها این را معنای انشائی گرفتند، معنای ایقاعی گرفته است یعنی ایشان ملتفت بوده است. این خودش یک نکته است، اینی که شیخ در این جا می گوید آیا عمل حر مال است چون مبادله مال، شما اول بگویید که اصلاً آن تعریف را قبول کردید یا نکردید؟ بعد دنبال عنوان مال بیفتید. منهج علمیش این است، اگر شما آن تعریف را قبول نکردید چه فائده ندارد بحث بکنید عمل حر مال است یا مال نیست، ملک است یا ملک نیست؟ چه نکته فنی دارد؟

یکی از حضار: الاصل فی البیع مبادله مال بمال لقولهم بیعٌ (مبهم ۸:۳۰) و ذلك حقيقة فی وضع الاعیان لکنه اطلاق علی العقد مجازاً. آیت الله مددی: ببینید بعد از اصل برگشت گفت لکنه اطلاق، ایشان در حقیقت می خواهد بگوید آنی که در اصطلاح است عقد است نه مبادله. عرض کردم آقایان یکمیش را آوردند، اصل هم در این جا در عبارت ایشان مراد آن معنای عرفی عام است، معنای لغوی است، اطلاق علی العقد یعنی آن وجود ایقاعی. مجازاً یعنی تصرف کردند، مراد از مجاز این است، معنای عرفیش مبادله است، آن وقت اگر مبادله شد معاطات هم داخل می شود، عقد شد معاطات داخل نمی شود مگر عقدش فعل است یعنی ایشان کاملاً این نکته را مراعات کرده است، اگر مبادله شد فضولی اصلاً بیع نیست، اگر عقد شد ممکن است فضولی بیع باشد یعنی خود صاحب این کتاب حواش

جمع است. نمی دانم شاید شما دیده باشید از این کتاب های متاخر همه کما عن المصباح مبادلة مال، بابا این بیچاره بدبخت مصباح

اول آورد که این به معنای لغوی و عرفی است و لکنه اطلاق مجازا علی العقد، بخوانید

یکی از حضار: لکنه اطلاق علی العقد مجازا لانه سبب التملیک

آیت الله مددی: ببینید سبب تملیک، همانی که ما گفتیم تملیک به ازای تملک. چقدر به ما نزدیک شد. اصلا من عبارت ایشان در

ذهنم نبود چون عقد سببیت دارد، احتمال دارد ایشان می خواهد بگوید عقد در وعای اعتبار خودش یک وجود دارد. این ظرافت ها را

خوب دقت بکنید، هی تکرار عبارت می کنند مبادلة مال بمال و این هم قابل قبول نیست، چیزی را که قبول نیست چرا شما زیربنا

قرار می دهید؟ چرا روی آن بحث می کنید؟ مثلا اگر گفت سبب للتملیک و التملک، بیائید بگویید آیا عمل حر اصلا ملک هست یا نه

چون تملیک و تملک می خواهد، دنبال مال نروید، اگر گفتید انشاء تملیک العین، ببینید آیا عمل حر عین هست یا نه. خوب دقت

بکنید این منهج بحث علمی و روش بحث علمی. اولاً آن عبارت را آقایان ناقص نقل کردند مخصوصا الان در زمان ما چون در زمان

ما محور مکاسب است، دلیل آن هم واضح است چون کتاب پیش شیخ نبود، شان شیخ که اجل از این حرف هاست، واقعا شیخ مرد فوق

العاده ای است، حالا غیر از جهات معنویش، خیلی مرد با استعدادی است، خیلی مرد با هوش و با استعدادی است، خیلی مرد با ذکاوتی

است، مرد دقیقی است و اضافه بر این که هم در اصول هم در فقه و در این قسمت ها و در رجال و این ها چون یک رجالی هم از

ایشان هست، موجود است، چیزی ندارد، یا در حدیث خیلی تخصص ندارند اما انصافا در این قسمت ها خیلی خوب کار کردند خیلی با

استعداد است و چون مخصوصا ایشان را می گویند با این که مثلا آن وقت شاید رسائل را نوشته بودند، درس پسر مرحوم شیخ جعفر

کاشف الغطا می رفتند. حتی به ایشان گفتند، شاید عمر شیخ پنجاه سالش بود، به ایشان گفتند مناسب نیست شما درس بروید، گفت

این بیت کاشف الغطا، بیت فقاقت اند. حتی معروف بود که زن هایشان هم در بیت کاشف الغطا فقه بلدند، چون می گویند مرحوم شیخ

جعفر کاشف الغطا وصیت کرده بود که هر شب جمعه بچه های من، نوه های من، خاندان من جمع بشوند رجالا و نسائا و شام بدهند و

فقط مذاکره فقهی بکنند لذا معروف است که زن هایشان هم فقه بلدند چون وصیت کرده بود که حتی زن ها هم در آن شب جمعه

بنشینند مذاکره فقهی بکنند لذا مرحوم کاشف الغطا گفته بود این بیت کاشف الغطا یک نکات فقهی دارند، این نکات را در این خاندان می شود پیدا کرد، جای دیگر نمی شود پیدا کرد. من این درس را که می روم برای این نکات است نه برای اصل فقه، می گویند آن زمان ظاهرا شیخ حتی رسائل را هم نوشته بود معذک در آن ها می رفت، شیخ واقعا مرد فوق العاده ای است اما در اختیارش نبود، نه این که خیال بکنید من می خواهم به شیخ اشکال بکنم، در اختیار ایشان نبوده، عبارت ناقص نقل شده، ایشان خیال کرده فی الاصل یعنی بیع اساسا در لغت معنایش این است، معنای عرفیش این است لکن توجه نکردند که ایشان بعد معنای اصطلاحی فقهی را هم آوردند، البته خود شیخ توجه کردند، بعد شیخ چندین تعریف آورده است، خود شیخ در مکاسب چندین تعریف آورده است، شیخ توجه فرمودند که خود آقای فیومی هم تعریف بیع را آورده است، اطلاق مجازا علی العقد. این را ندیدند، مرحوم شیخ قدس الله نفسه ندیدند لذا آمدند این جا این بحث را مطرح کردند که آیا مال هست یا نه، آقایان بعدی هم مثل مرحوم اصفهانی و دیگران، بحث کردند که ملک هست یا نه. به هر حال این مقدماتش گفته شد.

آن چه که شیخ در این جا دارد این است: فَإِنْ قُلْنَا بَأْنَهُ قَبْلَ الْمَعَاوِضَةِ مَالٌ، کانما شیخ قبول فرمودند بعد المعاوضة مالٌ، اگر گفت پنجاه تومان به تو می دهم به مقابل این که یک ساعت برای من این کتاب را بنویسی، این عمل حر بعد از معاوضه مالٌ و لذا بیعش درست است در مقابل آن پنجاه تومان، تملیک عین است. لذا مرحوم شیخ می گوید فَإِنْ قُلْنَا بَأْنَهُ قَبْلَ الْمَعَاوِضَةِ، آیا قبل از معاوضه مالٌ أم لا، چرا شیخ این إن قُلْنَا را مطرح می کند؟ چرا اصلا می گوید مال هست یا نه؟ چون شیخ روی مبادلة مال بمال رفته است. آن وقت تازه ایشان این اشکال هم برایش پیدا شده در این بیان که هر دو مال قرار داده شده، عوض و معوض نه فقط معوض. و لذا این بحث مطرح می شود که آیا عمل حر می شود معوض بشود، بگوید عملم را به شما فروختم. یک ساعت نوشتن کتاب را به شما فروختم به این قدر، عمل معوض واقع بشود یا عوض واقع بشود، شاید تقریبا مجموعه کلمات شیخ این باشد که بین عوض و معوض فرق بگذارد، الان دقیقا نسبت نمی دهم. مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی که باز امروز هم نشد عبارت ایشان را تمام بکنیم:

وجه عدم کونه مالا قبل المعاوضة، کسانی که گفتند قبل از معاوضه مال نیست دو تاست، اولاً: إما كون المالیه صفة وجودیه ولو

بوجود منشأ انتزاعها یعنی مالیت

فلا ينتزع من المعدوم، من هنوز که ورقه ای ننوشتیم، نوشتن یک ساعت کتاب هنوز پیدا نشده، چطور می شود که این مال بشود؟

انتزاع از چه چیزی می شود؟

و إما لأنه لا يصدق عرفاً على الحر بملاحظة عمله أنه ذو مال،

عرض کردم این ها خیلی معروف شده، پریروز هم اشاره کردم

ولذا لا يتعلق به الاستطاعة

البته این جا آقایان آمدند گفتند ما ممکن است بگوییم عمل حر مال است اما استطاعت مجرد مال نیست، در روایت دارد إذا كان عنده

ما يحج به، عنده، این عنوان به عمل انسان صدق نمی کند، إذا كان عنده یعنی پول دارد، یعنی بلیط هواپیما دارد، یعنی به عنوان

روحانی کاروان، طباخ یا دکتر می خواهند ببرند این عنده، این امکان در مقابلش هست که این را انجام بدهد الان مستطیع می شود.

و لا يضمن عمله إذا حبسه الظالم

بنایشان به این است که اگر کسی، کسی را زندان کرد، الان هم در زندان ها همین طور است، بیگانه هم زندان رفت نمی گویند شما

در خانه بودی، اگر می خواستی کار بکنی روزی این قدر مزد می گرفتی آن پول را بدهند، این کار را نمی کنند.

بخلاف ما إذا كان أجيراً للغير فإنه مال له

مال برای اجیر است.

البته مال است برای اجیر لکن منتقل شده به ماجر

فإن كان الوجه هو الأول که اگر نکته این باشد

ففيه أنه لا فرق فيه بين وقوع المعاوضة عليه وعدمه

چه فرقی می کند؟ اگر قبل المعاوضة مال نیست چون معدوم است خب بعد المعاوضة هم معدوم است، چه نکته ای دارد؟ اگر گفت این کتاب را من به تو فروختم در مقابل یک ساعت نوشتن این مطالب، خب آن یک ساعت هم معدوم است، فرق نمی کند، قبل از معاوضه مال نیست، بعد از معاوضه هم مال نیست

بین وقوع المعاوضة علیه وعدمه لبقائه علی عدمه»

چون عمل هنوز چیزی نیست، معدوم است، عمل مالیتی ندارد

و ينتقض بالکلی الذمی فی باب السلف؛

اصلا کلی مطلقا نه فقط در باب سلف، مثلا می گوید من میوه های این درخت را که چند ماه دیگر می شود به شما به این قدر فروختم باب سلف، آن هم موجود نیست و معذک بیعش درست است و معذک مال هم حساب می شود با این که وجود ندارد.

فإنه أيضا معدوم فلا يكون مالا

و بمطلق المنفعة فی الإجارة

مثلا می گوید من در مقابل این اجیر می شود

مع أنها أيضا لا تتعلق إلا بالمال

با این که اجاره، عرض کردیم اجاره هم دو جور است، اجاره اعیان و اجاره اشخاص، اجاره اشخاص این است که من برایتان اجیر می شود که یک روز بنائی بکنم. این را اصطلاحا اجاره اشخاص می گویند، شخصی که عمل را انجام می دهد بهش اجیر می گویند، شخصی را که این پول را به او می دهد و با او قرارداد دارد گاهی بهش مستاجر می گویند، مستاجر در این جا شخصی است که اجیر می گیرد، باب استفعال از اجیر است یعنی يجعل الشخص اجیرا، به او مستاجر می گویند و اجاره اعیان این است که خانه ای را بدهد. هر دو منافع اند، یکی منافع شخص است و یکی منافع عین است، خانه ای را یک ماهه اجاره بدهد در این جا مصطلحشان این است که آن کسی که خانه را می گیرد بهش مستاجر می گویند و آن کسی که مالک خانه است بهش موجر می گویند. پس در اجاره اعیان

و اشخاص آن دو تا عنوان فرق می کنند. در اجاره اشخاص اجیر و مستاجر داریم، در اجاره اعیان مستاجر و موجر داریم. عنوان هایشان با همدیگر فرق می کند.

مع أنها أيضا لا تتعلق إلا بالمال

با این که اجاره هم باید مال باشد چون منافع هم جز اموال است

می خواهد وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد

«وإن كان الوجه هو الثاني

که مسئله حبس ظالم و ضمان نمی آورد، نکته ثانیست مراد این است، استطاعت نمی شود و عرفا بر آن صدق نمی کند

كما يشهد له الفرق بين وقوع المعاوضة عليه وعدمه

این که شیخ می فرماید نکته اش حتما این است چون آن تضمین نمی شود.

ففيه بعد النقص بالمبيع الكلي الذمی

جایی که مبیع است در ذمه است یا به ثمن الکلی الذمی

و بخصوص المنافع العملية فی باب الإجارة، غیر از همین اشکال که الان کردیم

أن غاية ما يقتضيه هذا الوجه هو نفی الملكية

شما می گوئید انسان مالک عمل خودش نمی شود، پس شما نفی ملکیت می کنید نه مالیت، می گوئید انسان مالک عمل خودش

نیست نه این که عملش مال نیست، مال هست ولی ایشان مالک نیست، مثل خیلی چیز ها که مال است ولی من مالکش نیستم چون

نمی شود انسان مالک نفس خودش باشد مالک نیست اما مالیت هست. دیروز هم توضیح دادیم امروز به خاطر احترام به ایشان،

عبارت ایشان را هم می خوانم

و كونه ذا مال، یعنی نفی كونه، كونه را به ملکیت بزید

لا نفی المالیة

نه نفی مالیت.

عرض کردیم حالا ایشان بعد هم توضیح فرمودند:

توضیح المقام: أن المالیة والملکیة اعتباران عقلائیان، تنتزع الأولى من الشیء بملاحظة كونه فی حد ذاته مما یمیل إلیه النوع، مراد از

نوع عقلا است، عقلا یمیلون الیه و لذا سمی مالا

بعضی ها گفتند مال است چون یمیل، یک روز دست ماست و یک دفعه دست طرف است، گفت:

این خانه که می باشد گاه از من و گاه از تو بر جایی نمی ماند خواه از من خواه از تو

بالاخره چون نمی ماند لذا از این جهت به آن مال می گویند چون یمیل من شخص إلی شخص.

گفته شده مال مما یمیل الیه الناس، حالا هر کدام باشد

و یرغبون فیه و یبذلون بإزائه شیئا

مراد از مال این است یعنی به عبارت دیگر ما عرض کردیم وقتی ما مالیت را به یک شیء می دهیم به ملاحظه نفس آن شیء است و

عرض کردیم مراد از ملاحظه آن، ما بهش می گوئیم یک ارزشی دارد، اصطلاحاً می تواند یکی از رغبات عقلائی را اشباع بکند. یا

ملبوس است یا ماکول است، یک حاجتی از حاجات شما را می تواند برآورده بکند.

پرسش: می گویند اعتبار عقلائی است

آیت الله مددی: ایشان هر دو را اعتبار عقلائی انتزاعی گرفتند. اولاً ما گفتیم انتزاع غیر از اعتبار است، دیگر چون این ها را ما چند

دفعه با ایشان در افتادیم. این که ایشان ملکیت را هم انتزاعی گرفته این حرف مرحوم شیخ است، ظاهراً خودشان در اصول مخالف

است حالا نمی دانم چرا این جا ایشان گرفتند، مرحوم شیخ ملکیت را هم انتزاعی می داند، معروف بین علما این است که ملکیت را

اعتباری می دانند. از بعد از شیخ مثل صاحب کفایه، مرحوم نائینی، آقاضیا و مثل مرحوم آقای خوئی و خود این حقیر صاحب التقصیر

در آن جا توضیح دادیم که ملک اعتباری است. دیگر چون این ها را خیلی توضیح دادیم می ترسم خیلی کسالت کننده باشد، آقایان به توضیحات سابق مراجعه بکنند، اگر خواستند بعد توضیح عرض میکنم.

علی ای حال اعتبار غیر از انتزاع است، این مسائلی که ایشان فرمودند موافقت با ایشان بسیار بسیار مشکل است و اما مسئله مالیت این که ایشان فرمودند امر اعتباری است مالیت اعتباری نیست، ملکیت اعتباری است، مالیت یک امر تکوینی است، مال عبارت از آن چیزی است که یکی از حوائج شما را برطرف می کند، هر طرفی از حوائج را، این را مال می گویند و لذا یمیلون الیه، این میلشان به خاطر این است، گاهی اوقات به این می گویند مال آن چیزی که یُنتَفَع به، یا آن چیزی است که انسان در زندگی خودش آن را به کار می گیرد، آن وقت یک چیزی هم به نام رزق داریم، رزق آن چیزی است که منشا زندگی و دوام و بقای شخص است، آنی که موثر در بقایش است اصطلاحاً رزق می گویند، رزق غیر از مال است. حالا دیگر نمی خواهد وارد این اصطلاحات بشویم. آن وقت مالیت اصولاً تابع مسئله انتفاع و استعمال است. بله یک بحثی بعدها در اقتصاد مطرح شد که مثلاً مال غیر از جهت انتفاع یک جهت مبادله ای هم دارد لذا برای مال دو حیثیت در نظر گرفته شده است، یکی حیثیت انتفاعی که می خوریم و استفاده می کنیم، یکی حیثیت مبادله ای که گاهی از آن تعبیر به ارزش مبادله ای و ارزش انتفاعی می شود. آن بحث بسیار مهم اقتصاد که از قرن هجدهم مخصوصاً اقتصاد سرمایه داری روی آن تاکید کرد ارزش مبادله ای را برد روی ارزش استعمالی و ارزش انتفاعی را برد تابع سه عامل کرد: یکی کار، یکی طبیعت و یکی هم سرمایه. یعنی یک شیئی مثل این کتاب را که شما دارد اولاً ماده اش مثلاً ورق است یا ماده اش آهن است یا ماده اش مس است، بعد کارگر روی آن کار کرده، کار در اصطلاح اقتصادی و مراد از کارگر، کار عبارت از عملی است که روی ماده خام انجام داده می شود تا آن قابل انتفاع بشود، این را کار می گویند، این را که شما بنشینید و ورقه بنویسید اصطلاحاً کار نیست یا کارمند، کارمند را کار نمی گویند، یا تاکسی رانی را کار نمی کنند، در اصطلاح اقتصاد امروز خدمات یا سرویس می گویند یا هتلداری و غیره و لذا عرض کردیم در مباحث اقتصاد جدید یک تقسیم بندی های کلی برای این جهت دارند که مبانی این کار را توضیح می دهند و عرض کردیم، پریروز هم عرض کردیم و سابقاً هم چند بار عرض کردیم که ما

تنها روایت عجیبی داریم که مبانی اقتصادی را توضیح داده روایت تحف العقول است، خیلی عجیب است، منفرد هم هست، در آن روایت منابع درآمد را چهار تا قرار داده است. چون بعضی ها مثلا کارمند می دانند و کار و سرویس و خدمات. حالا جهات مختلفی که هست، در آن جا چهار تا قرار داده به عنوان منابع درآمد. این روایت خیلی عجیب است در قرن دوم از امام صادق سلام الله علیه کائما الان در اقتصاد جدید مطرح می کند و عرض کردیم که لذا در دنیای سرمایه داری چه کتابشان و چه غیرش سعی می شد این فرهنگ ترویج بشود که کار یکی از عوامل این است که این شیء را قابل استفاده می کند و این انتفاعش ارزش مبادله ای درست می کند، جابجا می شود و بر این اساس آمدند گفتند فرض کنید یک آقائی تولید تلویزیون کرد این پول باید به سه نیرو تقسیم بشود: یکی مواد خام که اصطلاحا طبیعت می گویند، یکی کار کارگر و حقوقی که به کارگر داده می شود و یکی هم به سرمایه دار که پول گذاشته و این ماده خام را تهیه کرده و کارگر آورده، این باید سه بخش تقسیم بشود، یک بخشش مال سرمایه است، یک بخشش مال کار است و یک بخشش هم مال ماده خام یا طبیعت، اصطلاح خودشان طبیعت است ولی طبیعت موارد مختلف دارد یکی از اهم موارد طبیعت زمین است، زمین در این حساب ارزش اقتصادیش این است. ما در بحث های اراضی خراجیه اشاره ای کردیم و این جا هم توضیح دادیم و توضیح دادیم در عرب متاسفانه در بین مکه و مدینه، زمین ارزش اقتصادی نداشته، این خیلی مهم است، به نظر ما هر وقت ما بخواهیم زمان را، این که نقش زمان و مکان می گویند، باید دقیقا این نکته را مراعات بکنیم در آن جامعه چه، چه چیزی بوده و در جامعه ما چیست. آن جا زمین نقش مهمی نداشته، عرب بدوی اصولا با زمین ارتباط ندارد، رُحْل به قول عرب ها، عربی است که یک روز این جاست و یک روز جای دیگر می رود، دنبال آب است، این جا آب هست می ماند، یک هفته ده روز، آب که تمام شد جای دیگر می رود آب پیدا می کند، این هیچ نحوه ارتباطی با زمین ندارد. در مکه که وادی غیر ذی زرع بود ارتباطی با زمین نبود، در مدینه ارتباط با زمین بود لکن چون کشاورزی بود در حد محدود، دو هزار متر، پنج هزار متر، ده هزار متر، طبیعتا نمی توانستند زمین های بزرگ، زمین های بزرگ عامل اقتصادی اند، این پیدا نشد، حالا می گویند اواخر پیغمبر زمین های بزرگ را اقطاع کردند که چند دفعه عرض کردم که بحث اقطاع را باید جداگانه بگوییم که تا حالا هم نگفتیم، ان شا الله وقتی اگر مناسبتی پیش

آمد وارد بحث اقطاع النبی بشویم و عمده اقتصاد سرمایه داری این است. روح اقتصاد سرمایه داری از این جا شروع می شود و عمده اقتصاد مارکسیستی هم همین است، اصلا این کتاب سرمایه مارکس را نگاه نکنید، اولش همین است، ایشان در بحث ارزش مبادله ای و انتفاعی می گوید انتفاع فقط تابع کار است، آن دو تا عامل را حذف کرده است لذا باید ارزش مبادله ای به کار و کارگر برسد، بخش سرمایه و طبیعت را ایشان حذف کرده است. در اول کتاب سرمایه یک شرحی دارد که دیروز پریروز هم عرض کردیم ان شا الله اگر فرصتی شد یک مقدار عبارات آن ها را هم بخوانیم و توضیحاتی راجع به این مطلب می دهیم.

علی ای حال این مطلبی که مرحوم آقای شیخ محمد حسین فرمودند مالیت و ملکیت که هر دو انتزاعی اند، نه ملکیت انتزاعی است نه مالیت، مالیت را عرض کردیم یک نکته ای در شیء است که رغبات ما را اشباع می کند و لذا ممکن است در یک جایی فرض کنید در قطب شمال یخ و برف مالیت نداشته باشد، در جای دیگر مالیت خیلی بالایی هم داشته باشد. در سابق یکی از علامات تشخیص داشتن یخ بود، اگر کسی در تابستان یخ داشت غالبا یا خلیفه یا سلطان یا یک کسی که خیلی شخصیت بالایی بود یخ داشت چون می رفتند از کوه ها، برف را در نمد می کردند و سریع پیش این آقا می آوردند که مثلا آبی که می خواهد بخورد سرد باشد، این خودش علامت تشخیص بود که بتواند در تابستان یخ داشته باشد. خب الان در زمان ما علامت تشخیص هم نیست، یخ فراوان است و در قطب شمال همین مقدار که پیش ما یخ می فروشند آن جا این هم نیست، این رغبات عقلائی یک امر انتزاعی نیست، یک امر واقعی است نه امر انتزاعی باشد اما ملکیت چون سیطره است، اصل ملک به معنای سیطره است. چون وقت تمام شد من بعد از دهه محرم که ان شا الله وارد بشویم باز مبنای شیخ را توضیح می دهیم، شیخ ملکیت را انتزاعی می داند، آقایان ملکیت را اعتباری می دانند. آقایان مثل شرطیت و مانعیت را مثل شیخ انتزاعی می دانند اما شیخ ملکیت را هم انتزاعی می داند یعنی شیخ تمام احکام وضعی را انتزاعی می داند. آقایان بنایشان به این است که مثل ملکیت اعتباری است. من ان شا الله تعالی در وقت خودش یک توضیحی عرض میکنم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين